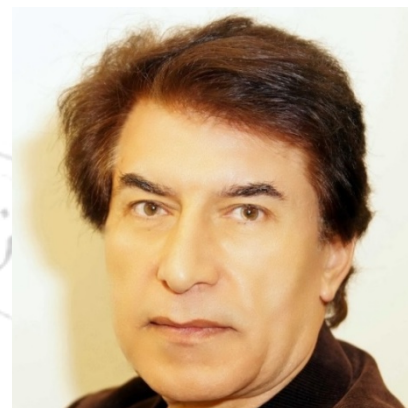


آیا در اسلام حکومت اسلامی است؟



نوشته دکتور زمان ستانیزی

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا در کلیفورنیا

در جهان پیروان اسلام سیاسی و دیانت دنیایی از روی شعارها ادعاهای تشکیل حکومتها و دولتهای اسلامی را میکنند. بحث ما نه سیاسی است و نه متکی بر شعارها. اینجا میخواهیم صرف از نگاه علمی موضوع را بررسی کرده به جواب سؤال عنوان شده می پردازیم.

حکومت اسلامی یعنی چه؟

در قران برای تشکیل حکومت اسلامی حکم صریح نیست. حضرت رسول اکرم (ص) نه دولت اسلامی تشکیل دادند، و نه توصیه یی برای ساختن حکومت اسلامی کردند. تاریخ همه حکومتهای که دین را با دولت آمیختند از روی نتایج اعمال شان که به جوامع اسلامی خسارات جبران ناپذیر وارد آوردند محکوم میکند. تمدن اسلام بدون حکومت اسلامی به اوج رسید، ولی حکومتهای به نام اسلامی به سبب فتنه، فسق، و فساد برای اسلام سیاسی جز بد نامی حاصلی بار نیاورده.

قران

قرآن به حیث یک رسالت و حیانی پیامش را که برای تمام بشریت است در یک خطه جغرافیایی، سیاسی، یا نژادی... محدود نمی سازد. علاوه بر آن قران سرور کارش با ارزشهای معنوی است، حال آنکه سیاست دنیایی در پی قدرت و عظمت است، این دو قدرت متضاد دین و دولت در ادغام نمی گنجند.

سنت

حضرت رسول اکرم (ص) بنیاد یک تمدن اسلامی را نهاد، نه یک حکومت اسلامی را. تمدنی که در آن پیروان عقاید مختلف به اساس یک قانون مدنی زیر یک نظام مدنی به آسایش زندگی میکردند. به همین لحاظ تهداب چنین نظام سیاسی را به اساس میثاق مدینه بنا نهادند، نه به اساس قران، تورات، یا انجیل. در این ابتکار حضرت رسول (ص)، اراده و رضای خداوند در متون آیات مدنی

انعکاس یافته که به منظور آسودگی جامعه نازل گردیده. به سبب پیاده کردن این اندیشه روشن سیاسی، یثرب را مدینه منوره نام ماندند. از لحاظ تطبیق قوانین مدنی، مدینه حیثیت یک جمهوریت را حاصل کرد که در پهلوی قوانین مدنی مشترک گروه های مذهبی مختلف از قوانین مذهبی مربوط به خود پیروی میکردند. چنان جمهوریتی که افلاطون آرزومندی آنرا در کتاب جمهوریتش نگاشت و فارابی فضیلت آنرا بعد از مدینه فاضله تشریح کرد.

تاریخ

در تاریخ اسلام بزرگترین فتنه ها و فجایع نتیجه آمیختن دین و دولت یا اتحاد بین آن دو به میان آمده. به طور بسیار مختصر حکومت افراطی اسلامی فاطمیون مصر اسباب جنگهای صلیبی را فراهم کرد، حکومت اسلامی افراطی موحدین در اسپانیه سبب شد تا مسیحیان بغاوت کنند و در نهایت مسلمانان را از اسپانیه بیرون برانند، در نتیجه افراط اورنگزیب مغل هندوان با انگلیسها پیوستند و با حمایت آنها مسلمانان را از قدرت برانداختند، در نتیجه افراط حکومت صفوی چنان آتشی میان شیعه و سنی افروخته شد که تا امروز مسلمانان در شعله های آن میسوزند. سیاست جمهوری اسلامی ایران امروزی تشنج مذهبی را در منطقه دامن میزند، و فراطیت سعودی هم از آن کم نیست، در نتیجه افراط «سوته مسلمانی» و اختناق سیاسی طالبان، مردم سیه روزیهای دوره کمونستان و انارشی «مجاهدین» را فراموش کردند.

این چگونه حکومت اسلامی «ناب» است که نه قرآن به آن حکم کرده، نه رسول آنرا توصیه کرده، نه تاریخ آنرا مصلحت دانسته، و نه مردم افغانستان به آن شهادت میدهند؟ اگر سخن صرف بر مبنای شعار باشد، پس به شمول «جمهوریت اسلامی افغانستان» و «امارت اسلامی طالبان» بسیاری ها به دین اسلام توهین میکنند که کلمه اسلام را پیوست با نام هر تشکیل فاسد و ناپاک سیاسی ضمیمه می کنند، ولی از اخلاق اسلامی در آن نشانه نیست.

حکومت «ناب» اسلامی

هر که از عقب سنگی برمی خیزد (به شمول این جانب) تعرف خاصی از اسلام دارد. مشکل زمانی ایجاد میشود که یکی از اینها بخواهد تعریف اسلام خود را معیار قرار داده، بر دیگران تحمیل کند. بعد از سیزده قرن مسلمانان را دوباره مسلمان میسازند. این نوع مسلمان ساختن بار دوم تاریخ خون آلودی دارد. فاطمیون مصر مردم را شیعه میساختند و سنی مذهب را مسلمانان «ناب» نمی پنداشتند. صفویان پارس مردم را به زور و جبر از مذهب شافعی به مذهب جعفری برگشتاندند و برخی از آنها تا امروز سنی مذهب را مسلمان نمی پندارند. طالبان حنفی مذهب را به وهابیت ترغیب میکردند و جعفری مذهب را به نام رافضی واجب القتل میدانستند. این مسلمانان «ناب» آنقدر مردم را از روی عمل خود مسلمان نکردند، که از روی فتوای تعصب اندوده خود آنها را کافر کردند.

در این نوع مسلمان ساختن بار دوم اصرار بیشتر بالای احکام توراتی بود تا احکام قرانی. مثلاً در قرآن حکم سنگسار نیست، ولی در تورات و کتاب طالبان است. در قرآن علم بر مرد و زن فرض است، ولی در تورات و در کتاب طالبان زنان در پهلوی حقوق دیگر از کسب علم و سواد محروم اند....

علاوه بر آن، طالبان اصطلاحات و حیانی قران را در خدمت حاکمیت سیاسی قرار می دادند. مثلاً اصطلاح «امر» که در قران به معنای ترغیب، هدایت، و تشویق آمده، طالبان این کلمه را از روی ذهنیت عامیانه حکم معنی می کردند.

معانی متوازی آیات «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری ۳۸) و «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (لقمان ۴۱) در نزد طالبان متضاد پنداشته میشد. چون که در مورد «وَأْمُرْ» اولی هیچ اجرائی صورت نمی گرفت، ولی «وَأْمُرْ» دومی را هرگز فراموش نمی کردند، برای اینکه «وَأْمُرْ» آیت اولی بر اساس استخلاف به مردم حق رأی می داد، ولی «وَأْمُرْ» آیت دومی نظر به تعبیر آنها انسان را از اختیار و آزادی محروم می ساخت. و حق همیشه تسلیم تحریم و تکفیر بود.

مدینه فاضله؟

در مدینه فاضله قلمرو و صلاحیت دین و دولت از هم جدا اند:

- به استناد حکم صریح قران «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره ۲۵۶) اکراه و جبری در امور دینی جایز نیست.
- در امور اعتقادی به استناد نزول مکرر آیت «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» (انعام ۱۶۴) در قران، مسؤولیت شخصی است، نه انتقالی یا نیابتی. عبادت امری است میان انسان و خداوند و به حکومت هیچ مربوط نمی گردد.
- در امور مدنی سرحد آزادی یک شخص تا حدی است که بیشتر از آن بر حق دیگری تعرض انگاشته شود.
- در مدینه فاضله حاکمیت مشروط بر استخلاف است. حاکمیت وظایف حکومت را تعیین میکند و استخلاف حقوق مدنی مردم را تضمین میکند.
- استخلاف (خلیفه بودن حضرت آدم را بر زمین) تمثیلی است که حسب آن هر انسان صاحب اختیار است و این اختیار مستلزم آزادی است. حق استخلاف در قران چندین بار نازل شده است (۷:۵۴، ۲۴:۵۵، ۱۲:۴۰، ۱۰۵:۴...)...
- مردم از راه انتخابات یا شوری ذریعه رأی به حکومت مشروعیت میبخشند.
- حکومت با اخذ این رأی در مقابل به اساس استخلاف حقوق مدنی مردم را تضمین میکند.
- در مدینه فاضله مردم حق دارند و حکومت وظیفه، نه عکس آن مثل دوره طالبان که این معادله معکوس گردیده بود و حکومت همه حقوق را انحصار کرده بود و مردم به تابعیت جبری آن مکلف بودند.
- تابعیت فرمان طالبان در عبادت حتی از تابعیت فرمان خداوند مقدمتر بود. بین ترس از طالب و فضل خداوند فاصله بود که باید به بهای آبرو، حیثیت، حرمت، و کرامت پیموده میشد.
- حال که استنادی برای حکومت اسلامی در قران، سنت، و تاریخ نیست، آیا در افغانستان کسی است که برای ادای سنت مدینه فاضله صدا بلند کند؟